

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

بهضت‌های ملی ایران

(۴۵)

دستگیر شدن مازیار

مازیار پس از اطلاع از ماجرای شکست سردار خود سرخاستان از لشکر حسن عموی عبدالله بن طاهر در سرحدگران و سازش برادر زادش قارن با لشکر دشمن در سرحد قومس و ورود حیان بن جبله به شهر ساری و بالاخره قیام مردم ساری برضد او و فرار نماینده‌اش از آن شهر و اتفاقات بعدی در وضع بسیار بدی قرار گرفته بود، وی هیچ انتظار نداشت مواضع مستحکم نظامی طبرستان به این زودی و آنهم با این ترتیب سقوط کند. بنا بر این سخت غافل‌گیر شده و در چنین موقعیت خطیر و حساسی از هر گونه تفکر و فعالیت صحیح بازماند، به ترتیبی که گفته شد حسن عموی عبدالله بن طاهر از گرگان به خرم‌آباد آمد و در مورد دستگیر کردن مازیار با برادرش کوهیار پیمان بست، پس از آن لشکریان خود را براهنمائی کوهیار به کوهستان فرستاد و تمام مواضع کوهستان را بدست آورد، نوشتند (۱) در این موقع کوهیار به نزد مازیار رفته گفت: شنیده‌ام که حسن می‌آید ترا ببیند و می‌خواهد با تو گفتگو کند، اگر حاضر باشی تو را امان خواهد داد، و اکنون در فلان جاست، مازیار که حال و وضع بسیار آشفته‌ای داشت و خود را در تنگنای عجیبی میدید بدون توجه به خیانت و نقشه کوهیار پیشنهاد او را پذیرفت و قرار ملاقات با حسن عموی عبدالله بن طاهر را گذاشت کوهیار با صلاحدید حسن محل ملاقات مازیار و حسن را در جنگلی دورافتاده و

صعب العبور تعیین کرد روز و ساعت و محل ملاقات را به مازیار اطلاع داد ، طبق گفته ابراهیم پسر مهران رئیس پلیس مازیار این ملاقات منحوس در شب هنگام اتفاق افتاده است و مازیار با اتفاق برادر خیانتکارش کوهیار با استفاده از نور شمع برای ملاقات حسن عموی عبدالله بن طاهر به آن جنگل رفت و بمجرد دیدن حسن از اسب فرود آمد و براو سلام کرد و او را به امیری نام برد ، حسن جواب سلام وی را نداد و به طاهر بن ابراهیم واوس بلخی که همراهش بودند بانگ زد که او را بگیرید و ببینید ، آن دونفر فی الفور به مازیار حمله بردند و او را دستگیر ساختند ، در آن هنگام مازیار پی برد که برادرش نیز وی را فریب داده و به او خیانت کرده است و چون بدون عهد و پیمان بدست دشمن گرفتار شده است دیگر بر جانش امیدی نیست .

بالذری نوشته است : (حسن نامه‌ای به کوهیار نوشته به او خبر داد که من در فلان موضع در کمین مینشینم و تو مازیار (مایزریار) را آنجا بیاور و کوهیار با مازیار از آمدن حسن و زنهاردادن به او سخن گفت و جای دیگری غیر از کمینگاه حسن را بعنوان وعده‌گاه ملاقات نام برد .

مازیار برای دیدن حسن حرکت کرد و چون به محلی که حسن در آن کمین کرده بود نزدیک شدند کوهیار کس فرستاد و حسن را از آمدن او خبر داد و وی بایاران خویش بیرون آمد و بر مازیار و همراهانش که در آن جنگل از لشکریان خویش دور بودند حمله برد و ایشان را دنبال کرد .

مازیار آهنگ‌گریز نمود ، کوهیار کمر بندش را گرفته نگاهداشت و یاران حسن گرد مازیار را گرفته بدون جنگ و عهد و پیمانی دستگیرش ساختند .

چنانکه گفته‌اند کوهیار میخواست با حسن حيله کند و مازیار را بدست محمد پسر ابراهیم بسپارد .

حسن پیشدستی کرد و همینکه کوهیار دید او به میان کوهستان رسیده است ترسید کار بچنگ بکشد و از طرف دیگر نامه‌ای از احمد پسر صیقر به او رسید که در آن وی را از دو دلی ملامت کرده و گفته بود من مصلحت نمی‌بینم که تو با عبدالله پسر طاهر حیلہ کنی و او را با خود دشمن سازی چه حسن بد او نامدای درباره تو نوشته و عہدی را که با او بستدای و تعہدی که کرده‌ای خبر داده است کوهیار نیز نصیحت او را گوش کرد و مازیار را آورده تسلیم حسن نمود .

طبری از قول عمرو بن سعید طبری نیز روایت کرده است که مازیار متغول شکار بود و در شکار گاه لشکر حسن به او رسیده دستگیرش کردند و با زور داخل قصر او شده هر چه آنجا بود به تصرف آوردند و حسن پسر حسین مازیار را با خود برد .

ناسپاسی بیش از حد کوهیار

گویند برادر امیدوار بن خواست جیلان در آن شبی که قرار بود کوهیار مازیار را تسلیم دشمن نماید با اتفاق چند نفر پیش کوهیار رفت و گفت : (از خدا بترس، آخر تو جانشین سران و جوانمردان مائی ، بگذار گرد این عربان را بگیرم و ایشان را فرو بندم ، که این لشکر همه گرسنه و سرگردانند و هیچ راه فرار ندارند و تا دنیا دنیاست آبرو و شرفشان آلوده خواهد ماند ، به وعده‌های این عربان دل مبنده که ایشان را وفا نیست) کوهیار با پیشنهاد او موافقت نکرد و گفت : چنین مکنید و همین شخص گفته است : (پس می‌بینید که کوهیار عرب را بر ما مسلط کرد و مازیار و خاندان او را حسن تسلیم نمود برای اینکه منصب شاهی طبرستان به او منحصر شود و کسی نباشد که با او ستیزه و دشمنی نماید .

عیال و بستگان مازیار را دستگیر کردند و قصر او را آتش زدند .

حسن بن حسین بن مصعب عموی عبدالله بن طاهر فرمانده لشکر عبدالله بن طاهر

مقیم در طبرستان پس از دست یافتن به مازیار فرمانروای مطلق‌العنان طبرستان و دستگیری او دستور داد، طاهر بن ابراهیم و اوس بلخی مازیار را پس از عبور از شهر ساری و آگاهی مردم بردستگیری او به خرم‌آباد ببرند و خود از راه دره بابک به سوی کانیه به پیشباز محمد بن ابراهیم بن مصعب فرمانده لشکر خلیفه معتصم مقیم در طبرستان حرکت کرد، در راه به او برخورد که بطرف هرمزآباد میرفت حسن گفت ای اباعبداله آهنگ کجا داری؟ گفت میروم تا مازیار را دستگیر کنم.

حسن گفت مازیار در ساری است چه او به نزد من آمده بود و من وی را به -

آنجا فرستادم.

محمد متحیر ماند زیرا بموجب عهدی که با کوهیار داشت میبایست دستگیری مازیار بوسیله او انجام شود ولی از مکاتبه کوهیار با حسن و پیش‌دستی حسن در این کار خبر نداشت ناگزیر چون دید که کار از کار گذشته است چیزی نگفت و همه سرداران و سپاهیان به هرمزآباد بازگشتند و مال و دارائی مازیار را غارت کردند و آتش در قصر او زدند و عیال و بستگان و پیوستگان مازیار که با او بودند و از آن جمله برادرش فضل پسر قارون همه را گرفتند در خانه او حبس کردند و بر آنان نگهبان گذاشتند.

اموال و خزاین مازیار

حسن عموی عبدالله بن طاهر از هرمزآباد به ساری آمد و در آنجا اقامت گزید در این موقع مازیار در نزدیکی خیمه حسن زندانی بود، حسن دستور داد زنجیری را که مازیار محمد بن موسی بن حفص را با آن مقید ساخته بود آوردند و مازیار را با همان زنجیر در بند افکندند.

پس از آن محمد بن ابراهیم پیش آمد و در باب اموال مازیار و کسان او با حسن

گفتگو کرد.

حسن در این مورد بهتر آن دید که از عبدالله بن طاهر کسب تکلیف نماید بهمین سبب نامه‌ای برای عبدالله بخراسان فرستاد و منتظر فرمان او شد، عبدالله طاهر حاکم مشرق ایران در جواب عمومی خود نوشت که مازیار و کسان او را به محمد بن ابراهیم بسپار و خود تمامی اموال و خزاین او را در تصرف آور پس از رسیدن نامه عبدالله طاهر از خراسان حسن امر کرد مازیار را آوردند و از او در باب اموال و خزاینش پرسش نمودند، مازیار صورت اموال خود را که در نزد ده نفر از بزرگان ساری به امانت گذارده بود بازگو نمود .

حسن کوهیار برادر ناسپاس مازیار را احضار نمود و از او خواست که آن اموال را که مازیار ذکر کرده بود از امانت داران او تحویل گرفته تسلیم دارد، کوهیار تعهد کرد و چند نفر از بزرگان حاضر در مجلس بر این تعهد کوهیار گواهی نوشتند آنگاه حسن دستور داد همان افراد نزد مازیار رفته و از میزان و مقدار اموال و خزاین وی سؤال نمایند .

افراد مذکور پیش مازیار رفته و از او در مورد اموالش پرسش نمودند مازیار گفت تمام آنچه از اموال که همراه خود داشتم ۹۶ هزار دینار زر نقد و هفت‌دهانه زمرد و شانزده پاره یاقوت سرخ و هشت بار صندوق محتوی جامه‌ها و پارچه‌های گوناگون و یک تاج و یک شمشیر با غلاف زر جواهر نشان و یک دشنه بود .

آنگاه حقه بزرگی بر از جواهر پیش ما گذاشت و گفت این آخرین چیزیست که بامن مانده است و همه اموالی را که ذکر کردم به محمد بن صباح که خزینه‌دار عبدالله و خبرنگار او در این لشکر است و به برادر خویش کوهیار تسلیم کرده‌ام علی پسر ربن، نصرانی دبیر مازیار حکایت کرده است که در آن حقه گوهرهائی بود که مازیار وونداد هرمزد و شروین و شهریار به قیمت هژده هزار هزار درهم خریده بودند .

مازیار همه این اموال را بوسیله محمد پسر صباح بخدمت حسن بن حسین مصعب عموی عبدالله بن طاهر فرستاده بود برای آنکه وانمود کند که به امان او درآمد است و به این امید بود که حسن وی را ببخشد و کوهستان پدرش را به او واگذارد ولی حسن از این کار سرباز زد و آن اموال را نپذیرفت .

محل دفینه‌های مازیار

مورخان در مورد محل و مقدار دفینه‌های مازیار در طبرستان مطالب مختلفی نوشته‌اند، آقای مینوی در کتاب مازیار (۱) مینویسد : اموال مازیار منحصر به این‌ها نبود و بسیاری از دفاین او کشف ناکرده‌اند از آن جمله است دفاین قلعه طاق که یاقوت در معجم البلدان به آن اشاره میکند : (طاق قلعه ایست در طبرستان و راه آن نقبی است در جایی از کوه که رفتن بر آن بس دشوار است و فقط شخص پیاده و بزحمت بسیار ممکن است به آن برود . و نقب آن را در قدیم دونفر مستحفظ مسلح نگاه میداشتند و زردبانی از طناب برای بالا و پائین آمدن داشتند .

عقیده مردم بر این بود که این قلعه در قدیم خزانه شاهان ایران بوده است، اعراب همینکه بر این نواحی دست یافتند آهنگ بالا رفتن از آن کردند نتوانستند ، چون مازیار والی طبرستان شد آهنگ این مکان کرد و مدتی آنجا ماند و وسائل بالا رفتن از آن را آماده کرد و یکی از مردان خویش را بالا فرستاد و او ریسمان‌ها آویخته و جمعی را از آن جمله خود مازیار را بالا کشید .

در آنجا غارها و حفره‌هایی مملو از اموال و اسلحه یافتند ، مازیار گروهی از معتمدان خویش را موکل آنجا کرد و برگشت و آن محل در دست او بود تا اسیر شد و موکلان پائین آمدند یا مردند و راه بر آن دز بریده شد و هنوز منقطع است) .

کوهیار به سزای اعمال ناپسند خود رسید

چند روزی بعد از گرفتن تعهد از کوهیار جهت دریافت و تحویل اموالی که مازیار در نزد اشخاص به امانت گذارده بود حسن بن حسین مصعب فرمانده لشکر عبدالله ابن طاهر در طبرستان گروهی از لشکریان خویش را با چند استر پیش کوهیار فرستاد و به او پیغام داد که به همراهی این عده برو و اموالی را که بعهده گرفته‌ای بر این استرها باز کن و بیاور .

ولی کوهیار اظهار داشت که به لشکر حاجت ندارم و با مردان و غلامان خود بطرف کوهستان رفت و پس از باز کردن دفینه‌ها اموال و خزائن مازیار را بیرون آورده و برای حمل بروی استرها باز کرد .

ولی او و همراهانش هنوز براه نیفتاده بودند که هزار و دوست تن دیلمی که جزء سربازان مازیار بودند برس کوهیار هجوم بردند و او را دستگیر نموده بزنجیر آهن بستند و سپس او را مخاطب قرارداد دادند : (به رئیس ما خیانت کردی و او را بدست عرب دادی و اکنون آمده‌ای که اموال او را ببری ؟) پس آنگاه سرش را از تن جدا کردند و او را بدار نیستی فرستادند ، و با انجام این واقعه دست مقتدر انتقام این برادر خیانت‌کار را قبل از کشته شدن برادرش مازیار به سزای اعمال ناپسند وی رسانید و آرزوی خام او را که تکیه بر ابریکه فرمانروائی کوهستانهای طبرستان بود همراه با جسد بی جان وی بخاک سپرد .

بقیه را در شماره آینده مطالعه خواهید فرمود

خوش عالمی است نیستی هر کجا بایستی کسی نگوید کیستی .